



تحلیل و تفسیر نبوت، یعنی ارتباط زمین و آسمان و هدایتگری ما وراء طبیعت نسبت به انسان‌های ساکن در خاک و طبیعت، یکی از دغدغه‌های انسان‌های کاوشگر می‌باشد.

اینکه چگونه شخص نبی با عالم بالا متصل می‌شود و سنخ اتصال‌ها و دریافتهای او به چه کیفیتی می‌باشد و آیا نمونه‌ای از چنان اتصالی در انسان‌های دیگر هم قابل تحقق است یا خیر، و سؤالاتی از این قبیل، عده‌ای را به تأمل و ژرف‌نگری در نبوت و نبی‌واداشته است.

چنانکه می‌دانیم بر اساس متون دینی ارتباط پیامبر با عالم بالا از طریق موقعیتی به نام «وحی» انجام می‌شده است. از این رو تفسیر و تحلیل ماهیت نبوت با تفسیر ماهیت وحی گره خورده است.

برخی از نویسندگان که به بحث در این زمینه پرداخته‌اند وحی را نوعی از تجربه‌ای خاص توسط پیامبر نسبت به ماوراء طبیعت دانسته و اساساً پیامبری را عبارت از «نوعی تجربه و کشف» شمرده‌اند. در نظر اینان تجربه پیامبری یا نبوی عبارت است از هر نوع حالت کشف و حالت عارفانه - اعم از وحی - که موجب فهم و دریافت پاره‌ای از مطالب می‌شود. این تجربه هم در خود پیامبر قابل توسعه بوده و در تزیاید می‌باشد و هم تحصیل آن برای غیر پیامبر - هر کسی در ظرفیت خویش - ممکن خواهد بود.

محصول این تجربه‌ها دین را تشکیل می‌دهد. بنابراین دین محصول تجربه‌های پیامبرانه توسط شخص پیامبر و دیگر افراد است، از این رو دین به تبع بسط تجربه نبوی دائماً در مسیر توسعه و انبساط قرار دارد.

دین محصول تعامل تاریخی بی‌پایان میان زمینیان - پیامبر و غیر پیامبر - و آسمان است که از طریق تجربه‌های نبوی (رؤبای‌های صالحه اذواق و مواجید و مکاشفه‌های عرفانی، وحی و...) به دست می‌آید.

راه به دست آوردن این موقعیت طی مناسک و دستور العمل‌های دینی مانند: تهجد، صلا، انفاق، صوم و... است. ما در این مقاله برآنیم این نظریه را مورد ارزیابی قرار دهیم. از این رو پیش از آن خلاصه‌ای گویا از آنچه تحت عنوان «بسط تجربه نبوی» آمده ذکر می‌کنیم و آنگاه جوانب مسأله را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

خلاصه تئوری بسط تجربه نبوی

دکتر عبد الکریم سروش در سخنانی که به تاریخ مرداد 1376 به مناسبت میلاد پیامبر اکرم (ص) ایراد کرده و بعداً متن تحریر شده آن، ابتدا در مجله کیان شماره 39 و سپس در ضمن کتابی مستقل تحت عنوان بسط تجربه نبوی منتشر شده مطالبی را مطرح نموده که ما با تلخیص و تغییرات مختصر می‌آوریم:

«مقوم شخصیت انبیاء و ثبوت انبیاء (ع) همان وحی یا به اصطلاح امروز «تجربه دینی» است در این تجربه به پیامبر مسائلی القا می‌شود که از هر چیز برایش اطمینان بخش‌تر است؛ البته نفس تجربه دینی کسی را پیامبر نمی‌کند و صرف دیدن ملک یا پس پرده عالم غیب، نبوت نمی‌آورد. فرشته الهی بر مریم ظاهر شد ولی او پیامبر نشد. در پیامبر مفهومی و عنصری از مأموریت مندرج است و همین است آنچه که در تجربه‌های عارفان وجود ندارد و در خاتمیت این مأموریت رخت بر می‌بندد؛ لکن اصل تجربه و مکاشفه باقی می‌ماند.

چون ما خود دارای تجربه دینی هستیم و از اذواق و تجربه‌های پیامبرانه بر خورداریم، با تمییزاندیشه‌های فوق‌عقلی می‌توانیم تشخیص دهیم که چه کسی پیامبر است، چنانکه برای شناختن فقیه یا باید خود فقیه باشیم یا از فقهاء بپرسیم.

پایین‌ترین مراتب تجربه‌های پیامبرانه رؤبای صالحه و بالاترین آن اذواق و مواجید و مکاشفه‌های عارفانه است. غزالی می‌گوید: از این طریق یقین به نبوت را طلب کن نه از طریق اژدها کردن عصا و شکافتن ماه، چون این راهها اگر قرائن دیگر به آنها افزوده نشود ممکن است از جنس سحر و تخیل جلوه کند. ابتدا باید حقیقت نبوت را شناخت و سپس مصداق آن را جستجو کرد.

خود پیامبر بدون خوف از پیداشدن رقیب، راه حصول تجربه‌های پیامبرانه را برای همه باز گذاشته است. دستوراتی مانند: تهجد، صوم، صلا، زکات و مخصوصاً انفاق آنچه محبوب است بر آدمیان باب اندوختن تجربه‌های عارفانه و پیامبرانه را باز می‌کند.

پیامبر معراج رفتن را برای همه علی‌قدر مراتبهم و مکاسبهم می‌خواست، و اصلاً شرط تبعیت از پیامبر تبعیت از تجربه‌های اوست نه فقط پیروی از امرها و نهی‌های او، این اقتدا و تبعیت البته از آن دینداری عارفانه است نه دینداری فقیهانه که فقط در رعایت اوامر و نواهی خلاصه می‌شود. و با این همه، پیامبر اسلام، خاتم است یعنی کشف تام او و به خصوص مأموریت او برای هیچ‌کس دیگر تجدید نخواهد شد.

تا به این جا خلاصه‌ای است: پیامبری نوعی کشف و تجربه است همراه با مأموریت، و این کشف و تجربه برای دیگران هم در صورت عمل به دستورات پیامبر، قابل حصول خواهد بود و ویژه شخص پیامبر نیست، البته با فرض خاتمیت، کشف مخصوص

پیامبر خاتم - که تام بود - و مأموریت او تکرار نخواهد شد.

اگر پیامبری تجربه است پس می تواند این تجربه افزون تر و غنی تر و مجرب تر شود و خلاصه پیامبر، پیامبر ترشود و آیه قل رب زدنی علما(طه/114) نیز بیان گر این مطلب است .

چنانکه نزول تدریجی قرآن بر پیامبر هم موجب بسط و تداوم و تثبیت تجربه های پیامبرانه برای پیامبر می شد و او را مصمم تر می کرد، لذا پیامبر تدریجا هم عالم تر می شد هم متیقن تر هم ثابت قدم تر هم شکفته تر هم مجرب تر و در یک کلام پیامبر تر .

سیر پیامبر با امت مانند سیر جدالی و دیاکلتیکی استاد و شاگردان بود - همانند تأثیرعبادت در عابد و بالعکس - . بسطی که در شخصیت او می افتاد به بسط تجربه و بالعکس منجر می شد و لذا وحی تابع او بود نه او تابع وحی و ملک را او نازل می کرد. از این رو پیامبر علاوه بر تجربه درونی مستمر و پیامبرانه ، دارای تجربه ای بیرونی در تعاملاتش با امت و انسانهای مختلف زمان خود بود و این هم در بسط رسالت او و در بسط تجربه درونی او تأثیرداشت منظورمان که می گوئیم دین امری بشری است نفی روح قدسی آن نیست منظور این است که پیامبر به میان آدمیان می آید پا به پای آنان حرکت می کند ، گاهی به این سو ، گاهی به آن سو می رود ، گاهی به جنگ ، گاهی به صلح و... و در برابر هر کدام موضعی می گیرد و دین مجموعه برخوردها و موضعگیری های تدریجی و تاریخی پیامبر است .

دین تجربه روحی و اجتماعی تکامل یابنده پیامبر است و اگر پیامبر عمر بیشتری می کرد و حوادث بیشتری بر سر او می بارید لاجرم مواجهه ها و مقابله های ایشان هم بیشتر می شد و این است معنی آنکه قرآن می توانست - باحفظ روح و امهاتش و محکاماتش - بسی بیش از این باشد که هست. قرآن تدریجا و در تناسب با بازیگری مردم نازل می شد ، و در عین حفظ روح پیام در پاسخ به حوادث شکل می گرفت یعنی حوادث روزگار در تکوین دین اسلام سهم داشتند و اگر حوادث دیگری رخ می داد چه بسا اسلام (در عین حفظ پیام اصلی خود) با تکون تدریجی دیگری روبرو می شد و ما با الگوی دیگر و جامعه دیگری که به دست پیامبر ساخته می شد مواجه بودیم .

این دین عین تجربه تکامل یابنده درونی و بیرونی پیامبر است پیامبری که شخصیتی مؤید دارد و لذا تجاربش واجد صیغه ای الهی و مورد تأیید خداوند است .

خلاصه کلام آنکه پیامبر اسلام (ص) در دو سطح تجربه داشت و اسلام محصول این دو گونه تجربه است : تجربه بیرونی و تجربه درونی و به مرور زمان پیامبر در هر دو تجربه مجرب تر و لذا دینش فریه تر و کامل تر شد .

آن آیه کریمه که می فرماید : الیوم اکملت لکم دینکم(مائده/3) ناظر به اکمال حداقلی است نه حداکثری ، به این معنا که حداقل لازم هدایت به مردم داده شده است؛ اما حداکثر ممکن، در تکامل تدریجی و بسط تاریخی بعدی اسلام پدید خواهد آمد .

کاملتر شدن دین لازمه اش کاملتر شدن شخص پیامبر است که دین خلاصه و عصاره تجربه های فردی و جمعی اوست . اینک و در عصر غیبت پیامبر هم باید تجربه های درونی و بیرونی پیامبرانه بسط یابند و بر غنا و فرهی دین بیافزایند. عارفان که بر سر خوان آن خوانسالار طریقت (پیامبر) می نشینند بر غناي تجربه های دینی ما می افزایند.

عالم تجربه عالمی است پر کثرت. تجربه باطنی و عارفانه مولوی و غزالی و شبستری و سید حیدر آملی و عارفان دیگر، هر یک در جای خود چیزی برای گفتن و نمودن و افزودن بر تجارب پیشین دارند. و اگر حسبنا کتاب الله درست نیست ، حسبنا معراج النبى و تجربه النبى هم درست نیست.

همچنین است اندیشه شیعیان که با جدی گرفتن مفهوم امامت در حقیقت فتوا به بسط و تداوم تجربه های پیامبرانه داده اند. علاوه بر تجارب درونی ، تجربه های بیرونی و اجتماعی نیز بر فرهی و تکامل ممکن دین افزوده اند و می افزایند.

فرقه فرقه شدن مسلمین را هم از این دیدگاه باید دید. اینکه بگوئیم فرقه های مختلف در دامن اسلام به سبب توطئه توطئه گران پدید آمده است، و اصولا حوادث بزرگ و تحولات عظیم تاریخ را به توطئه توطئه گران نسبت دادن ساده کردن وسطی کردن مسأله است. آیا لازمه بسط تاریخی مکتب این نبود که فرقه های مختلف در این مکتب پدید یابند و آیا پدید آمدن شیعه و سنی محصول و مقتضای آن بسط تاریخی نبود؟

مکتبی که در زد و خورد و داد و ستد پدید آمده با داد و ستد و زدو خورد ادامه پیدا می کند و بسط می یابد و برغناي تجارب خود می افزاید و از این طبیعی تر چیست ؟

آیا طبیعی نبود که در غیاب پیامبر و در خلاء شخصیت او همان دادو ستد ها و برخوردها و زدو خوردها و اختلاف فهم ها و موضعگیریها و پاسخ دادن ها به پرسشها ی جدید باز هم ادامه یابد و موجب تشعب عقیدتی و سیاسی مسلمین شود؟ این دین یک کتاب نبود که بگوئیم اگر آن کتاب ماند آن دین می ماند. این دین یک پیغمبر نبود که بگوئیم اگر آن پیغمبر رفت ، آن دین هم می رود. این دین یک دیالوک تدریجی زمین و آسمان و عین یک تجربه پیامبرانه طولانی تاریخی بود .

میراث پیامبر تجربه و کتاب و مدینه و سنت و امت بود که اینها همه با هم باید خوانده و فهمیده شود . امروز سخن هیچ کس برای ما حجت تعبدی دینی نیست چون حجیت و ولایت دینی از آن پیامبر اسلام است و بس. با بسته شدن دفتر نبوی به مهر خاتمیت، شخصیت هیچ کس پشتوانه سخن او نیست . از همه حجت می خواهند جز از پیامبر که خود حجت است. اما متفکران و آفرینش گران و... همه می توانند در حوزه فرهنگ اسلامی به حیات این هویتی که تدریجا ساخته شده خدمت کنند و بر تکامل و فرهی آن بیفزایند .

امروز دوران مأموریت نبوی پایان یافته است؛ اما مجال برای بسط تجربه نبوی باز است . امروزه هم دینداری باید به تجربه ای

برای حل مشکلات و اقعان دلها و گشودن گره ها و باز کردن افقها بدل شود. گویی از نو وحی می رسد. همان تفاعل و تلائم که تجربه دینی پیامبر با بازی گری بازی گران عصر او و نیازها و پرسشها و ذهنیاتشان داشت، امروزه هم باید میان تجربه دینی و بازیگری بازیگران عصر برقرار شود» .

این خلاصه ای گویا از تئوری بسط تجربه نبوی بود که به منظور آشنایی خوانندگان محترم با اصل نظریه و آنگاه بررسی و ارزیابی آن آورده ایم اینک بر اساس عقل و منابع دینی به ارزیابی آن می پردازیم.

ارزیابی و نقد

1. چنانکه در مباحث کلامی به اثبات رسیده لازمه حکمت و هدفداری

خداوند متعال در ارتباط با آفرینش انسان آن است که برای تکمیل هدایت تشریحی و پر کردن خلأهای معرفتی انسان نسبت به مسیر سعادت و شقاوت پیامبرانی را بفرستد تا با کمک عقل - رسول درونی- معرفت های سعادت زا و شقاوت زدا برای انسان به ارمغان بیاورند .

مجموعه دستورات و توصیه هائی که از سوی خدا توسط پیامبران به انسانها ابلاغ می شود به علاوه یافته های روشن عقلانی که تشکیل دهنده یک سیستم منسجم فکری عقیدتی و عملی می باشد «دین» نامیده می شود .

هر انسانی که مورد انتخاب و اصطفاء الهی قرار می گیرد و به مقام نبوت و پیامبری می رسد به اذن الهی و با هدف دریافت دستورات مکمل و همسوی عقل، واجد روشی خاص و نا شناخته برای ارتباط با خدا می شود که در فرهنگ دینی «وحی» نام دارد .

وحی عبارت است از روشی که خدا از آن طریق به پیامبر خود حقایق را منتقل می کند. پیامبران خدا به حکم حکمت خدا، هم در دریافت وحی هم در نگهداری آن و هم در ابلاغ آن به انسانها، مصون از هر گونه خطا و اشتباه هستند .

ماهیت وحی برای ما مکشوف نیست و تنها بر اساس ادله عقلی می دانیم که نوعی ارتباط بدور از خطا با عالم الهی است که برای برخی از انسانها - پیامبران - رخ می دهد .

بنابراین تعریف و تطبیق آن بر تجربه دینی، اگر صرف اصطلاح و تعبیر قرار دادی باشد، مشکلی ندارد؛ ولی اگر مراد از تجربه دینی حالتی عرفانی، آسمانی، لطیف و معنوی همچون رؤیا و تفکرات و تأملات درونی باشد، باید گفت وحی پیامبرانه اگر چه می تواند چیزی شبیه اینها باشد ولی غیر از اینهاست و حقیقتی دیگر دارد، چرا که پیامبران پیش از نبوت واجد چنین حالاتی بوده اند بدون آنکه مورد وحی باشند از این رو اینکه در مقاله فوق آمده است «متوم شخصیت و نبوت انبیاء و تنها سرمایه آنان همان وحی یا به اصطلاح امروز (تجربه دینی) است» خطاست .

اصطلاح تجربه دینی (Religious Experience) توسط شلایر ماخر، متکلم آلمانی (1768-1834م) مطرح شده و از آن زمان تاکنون مورد تفسیرها و تحلیلهای گوناگونی قرار گرفته است. در نظر شلایر ماخر مبنای دیانت نه تعالیم و حیانی است و نه عقل نظری و نه عقل یا حکمت عملی بلکه درانتباه یا تجربه دینی است گوهر دین احساسی است که از طریق تجربه برای انسان حاصل میشود .

تجربه هائی از جنس حالات عارفانه و اذواق و مواجید عرفانی برای پیامبر حاصل است و این حالات هم در پیامبر به حکم صعودی بودن کمال، توسعه پذیر است و هم در غیر پیامبران قابل تحقق خواهد بود؛ اما هر گز هیچ یک از این حالات چه در پیامبر و چه در غیر او «وحی» محسوب نمی شود و تجربه پیامبر بما هو پیامبر نیست بلکه تجربه پیامبرما هو عارف بالله و متصل بالله می باشد.

تجربه پیامبرانه تنها «وحی» است که این تجربه جز در پیامبران تکرار نمی پذیرد، و آنچه تکرار می پذیرد «تجربه پیامبرانه» نیست. «تجربه غیر پیامبرانه پیامبر» است. چنانچه خود نویسنده در همین مقاله پیامبر را کسی می داند که در چهل سالگی تجربه پیامبرانه پیدا کرده است در حالی که اگر تجربه پیامبرانه را شامل حالات عرفانی بدانیم چنین حالاتی پیش از نبوت پیامبر هم حاصل بود .

البته ناگفته نماند که پیامبر به حکم عصمت و مصونیت از خطا در گفتار و کردار و همه حالات دیگر، تمام افعال و اعمال او مستندی برای دین و اسوه ای برای دیگران می باشد؛ اما این نه بخاطر آن است اینها همه پیامبرانه است و وحی است بلکه به دلیل آن است که اینها بر اساس وحی و با تسدید خاص الهی است که اگر در انسانی دیگر هم حاصل شود حتی اگر پیامبر نباشد - ولی از راه اخبار پیامبر صحت و اسوه بودن کردارش ثابت شود - باز هم قابل الگو گیری خواهد بود؛ بدون اینکه چنین موقعیتی وی را پیامبر کند.

آنچه شخص را پیامبر می کند تجربه خاص پیامبر بما هو پیامبر یعنی «وحی» است و این هم تنها از طریق ادعای شخص و اثبات آن بوسیله معجزه و روشهای پیامبر شناسی میسر است و لاغیر؛ اما هر گونه حالات دیگر اعم از حالات عرفانی و لطائف معنوی و گفتار و کردار معمولی در عین مصونیت، تجربه ای پیامبرانه نخواهد بود .

بنابراین بسط تجربه نبوی بعد از تسالم بر سر اصطلاح، جز در نبی دیگر معنائی ندارد. اگر چه بسط تجربه هائی که نبی واجد آن بود - نه بما هونبی بلکه بما هو عارف وواصل- در دیگران و برای دیگران کاملاً ممکن بلکه محقق است و مورد توصیه پیامبر هم بوده است.

تجربه نبوی شخص را نبی می کند اگر چه تجربه هایش که نبی واجد آن بود- غیر از تجربه ویژه نبوی- کسی را نبی نمی کند حتی اگر واجد عنصر مأموریت و ابلاغ هم باشد و با دلیلی خاص اسوه بودن او نیز ثابت شود.

2- نبوت و پیامبری مقامی از مقامات انتصابی خداست که برای افراد خاصی رقم خورده است. احراز این مقام، اگر چه به زمینه

های عارفانه و اتصالات معنوی و روحانی با عالم بالا، نیاز مند است و فردی که به منصب «نبوت» می رسد از ویژگیهای معنوی فوق العاده برخوردار است؛ اما تائنتصاب خاص الهی و اختیار ویژه خدائی، نباشد، شخص واجد حالات معنوی فوق العاده نبی نمی شود. نبوت یک منصب اجتماعی - معنوی است. نبی از یک سوبه صورت ویژه - وحی - با عالم بالا مرتبط است و از سوی دیگر مأمور تبلیغ و ترویج آن است. بنا براین ممکن است شخصی واجد حالات عارفانه و معنوی فوق العاده باشد؛ ولی نبی نباشد. یعنی به سیمت نبوت منصوب نشده باشد - یا به دلیل ختم دوران نبوت و یا به دلیل وجود نبی دیگر و یا به هر دلیل دیگر - و حتی ممکن است غیر نبی از نظر فضیلت برتر از برخی «انبیاء» باشد و معلم نبی قرار بگیرد.

مهمترین راه شناخت نبی برای انسان های دیگر ارائه معجزه توسط نبی همراه با ادعای نبوت و پیامبری است بنابراین تا هنگامی که شخص ادعای نبوت نکرد و همراه آن معجزه ای اقامه ننمود پیامبر محسوب نمی شود؛ هر چند ارتباطاتی نا شناخته و یا شناخته شده با عالم بالا داشته باشد و یا مورد تحدیث و تکلم با ملائکه باشد و یا حتی مأمور به تبلیغ باشد. چرا که راه ویژه پیامبری یعنی وحی نبوتی در مورد او منتفی است.

این شخص هر چند با غیب مرتبط است و ممکن است از نظر فضیلت، برتر از برخی پیامبران باشد؛ اما پیامبر نیست. البته شناخت چنین شخصی و اثبات چنین مقامی برای او به سادگی میسر نیست. اثبات آن از راه کلام پیامبر و یا ادعای همراه با دلیل ممکن خواهد بود.

3- نویسنده آورده است: «تاکید براین نکته ضروری است که نفس تجربه دینی کسی را پیامبر نمی کند و صرف دیدن ملک یا پس پرده عالم شهادت نبوت نمی آورد. فرشته الهی بر مریم هم ظاهر شد و عیسی را به او هدایت کرد اما مریم پیامبر نشد... در پیامبری مفهوم و عنصری از مأموریت مندرج است و همین است آنکه در تجربه های متعارف عارفان وجود ندارد و درخاتمیت این مأموریت رخت بر می بندد لکن اصل تجربه و مکاشفه باقی می ماند.»

شکی نیست که یکی از ارکان نبوت، عنصر مأموریت است. نبی مأمور است آنچه را مستقیماً از عالم الهی به صورت وحی دریافت کرد ابلاغ کند؛ اما چنین نیست که هر که مأمور ابلاغ و تبلیغ است نبی باشد. مأموریتی که به واسطه یک نبی برای شخص دیگر - غیر نبی - حاصل می شود حتی اگر آن شخص در سیر روحانی و معنوی خود، واجد حالات معنوی و عرفانی باشد، موجب نمی شود که شخص مأمور نبی گردد. چنانکه امامان معصوم (ع) همگی به واسطه رسول الله (ص) یا از طریق تحدیث، با عالم بالا مرتبط بودند؛ یعنی مأموریت خویش را از طریق رسول الله از خدا دریافت کرده اند و در عین حال نبی نبودند؛ اگر چه به لحاظ طی مراحل کمال از بسیاری از انبیاء سلف افضل بوده اند.

امام علی مأموریت هدایت و تبلیغ دین و هم علم و حکمت را از طریق رسول خدا از خدا دریافت کرد، بدون اینکه به ایشان وحی شود، از این رو ایشان نبی نبود؛ ولی از همه انبیاء پیشین جز رسول خدا افضل بود. امامت نیز همچون نبوت منصبی از مناصب اجتماعی - معنوی است با این تفاوت که نبی مستقیماً با خدا مرتبط است و وحی نبوتی را دریافت می کند ولی امام از طریق نبی و به تعلیم او چنین ارتباطی دارد و یا از طریق غیر طریق وحی نبوتی با عالم بالا مرتبط است.

آنچه در خاتمیت رخت برمی بندد موقعیتی است بنام وحی نبوتی که ماهیت آن بر ما مستور است؛ ولی مأموریت ابلاغ و تبلیغ نه تنها ساقط نمی شود؛ بلکه بالخصوص برای امامان منصوص و بالعوم برای عالمان واجد شرائط به عقل و نقل ثابت است. چیزی که در تجربه های عارفان مفقود است، تجربه نبوی یعنی وحی نبوتی است نه عنصر مأموریت و ابلاغ که بر همه عالمان واجب است. تجربه های عارفان چنانکه در نکته اول اشاره شد هر گز تجربه نبوی نیست تا با عنصر مأموریت عناصر نبوت کامل گردد. چنانکه تجربه های امامان معصوم نیز چنین نیست.

4- در ادامه آمده است: «اگر پیامبر به معراج رفت این به معراج رفتن را برای همه می خواست... و اصلاً و اساساً شرط تبعیت از پیامبر تبعیت از تجارب او است... و با این همه پیامبر اسلام، خاتم است؛ یعنی کشف تام او و به خصوص مأموریت او، برای هیچ کس تجدید نخواهد شد.»

آنچه که به حکم خاتمیت تجدید پذیر نیست نبوت است و نبوت عبارت است از مأموریت همراه با ارتباط خاص و وحیانی با خدا؛ اما مأموریت پیامبر خاتم که همان تبلیغ آنچه به او رسیده و ترویج آن بود، نه تنها پایان پذیرفته؛ بلکه به حکم جهانی و نهایی بودن دین او بر عهده همه حاملان دین، می باشد. این وظیفه با اراده خدا و به ابلاغ پیامبر خاتم، بالخصوص به امامان بعد از ایشان و بالعوم به عالمان واجد شرائط نهاده شده است.

امامان معصوم همگی از نظر مأموریت ابلاغ و ترویج دین همچون نبی خاتم بوده اند؛ اگر چه به حکم خاتمیت، ارتباطات آنان با آسمان و علوم آنان، از طریق وحی نبوتی نبوده بلکه بواسطه پیامبر اسلام و به تعلیم او و یا از طریق تحدیث بوده است. بنابراین کشف تام به معنای وحی نبوتی، دیگر تجدید نخواهد شد؛ اما مأموریت حتی با حجیت تام تجدید پذیر؛ بلکه تجدید یافته است. مأموریت های بعدی همه در طول مأموریت پیامبر اسلام و در ادامه آن است و نه مأموریتی جدید و شریعتی مستقل.

وانگهی اگر قوام نبوت به عنصر مأموریت است و تجربه نبوی به تنهایی موجب نبوت نمی شود، چرا با فرض خاتمیت علاوه بر عدم تکرار مأموریت، کشف تام هم تکرار نمی شود چه فارقی میان کشف ناقص و کشف تام وجود دارد که اولی حتی با فرض خاتمیت تکرار شدنی و بسط پذیر است ولی دومی بدلیل خاتمیت بسط پذیر نیست در حالی که اگر تنها مأموریت را غیر قابل تجدید بدانیم، حریم خاتمیت محفوظ می ماند و هیچ کس بدون مأموریت نبی نخواهد بود! اشکال مقاله آن است که بدون برهان و دلیل و صرفاً با ادعا مسائل بر یکدیگر مبتنی شده است ادعاهایی مانند: «نبوت و وحی یک تجربه دینی است»، «هر تجربه ای اگر تجربه است پس کثرت پذیر است»، «مأموریت، فصل مقوم نبوت است» (در حالی که ممکن است مقوم نبوت

چیزی باشد که ما از درک آن عاجز باشیم و تنها نبی بفهمد که نبی شده است چنانکه چنین است) ، «با فرض خاتمیت کشف تام - همچون ماموریت - رخت بر می بندد ولی کشف ناقص (تجربه های پیامبرانه) باقی اند» (در حالی که فارق کشف تام و ناقص از این جهت مشخص نشده است).

5- در ادامه و در مقام بیان بسط تجربه های پیامبرانه برای غیر پیامبران می گوید : «اکمال دین در زمان پیامبر (ص) اکمال حداقلی است نه حداکثری یعنی حداقل لازم هدایت به مردم داده شده است اما حداکثر ممکن ، در تکامل تدریجی و بسط تاریخی بعدی اسلام پدید خواهد آمد»

معنی روشن این جملات آن است که دین به سیر تکاملی خویش بعد از پیامبر (ص) هم ادامه می دهد و روز به روز با اضافه شدن تجربه های پیامبرانه افراد دیگر، بر دین افزوده می شود و دین فریه تر و غنی تر می گردد ، چنانکه خود ایشان در ادامه تصریح کرده است : «اینک و در عصر غیبت پیامبر هم باید تجربه های درونی و برونی پیامبرانه بسط یابند و بر غنا و فربهی دین بیفزایند ، عارفان که به طفیل ذوق پیامبر ذوق می کنند ... بر غنای تجربه های دینی ما می افزایند» .

اگر این مطلب را که خلاصه آن فریه تر شدن دین به برکت تجربه های پیامبرانه غیر پیامبران است با مطلبی که در ادامه می گویند مبنی بر اینکه «امروز - بعد از خاتمیت - سخن هیچ کس برای ما حجت تعبدی دینی نیست» ، کنار هم قرار دهیم ، چنین نتیجه می دهد که: تجربه های عارفانه و پیامبرانه اشخاص در عین حال که حجیتی برای دیگران ندارند ، جزء دین محسوب می شوند و دین را فریه تر می کنند. یعنی مسائلی که «لاحجه» است جزء دین می شود ! چگونه ممکن است طیفی از معارف جزء دین قرار بگیرند و در عین حال فاقد حجیت تعبدی باشند؟! یا باید گفت که تجربه های دیگران جزء دین نمی شود و یا باید ملتزم به حجیت آن شد چرا که اضافه شدن مسائلی از جنس «لاحجه» به دین بی معنا است؛ مگر اینکه گفته شود چنین مطالبی جزء دین خود شخص واجد تجربه می شود و تنها برای او حجت است ؛ ولی این توجیه علاوه بر اینکه با ظاهر برخی عبارات های نویسندگان ساز گاری ندارد ، مبتلا به اشکالی دیگر است چرا که موجب نسبیت و شخصی شدن دین و منشأ یک آناشیم دینی خواهد شد. در اینصورت هرگز نمی توان نسبت به دین و اعتقاد کسی قضاوت کرد و باید همه معیار های ارزیابی و ملاک های حقانیت را منتفی دانست .

6- در بخشی دیگر از مقاله چنین آمده است : «تجربه باطنی و عارفانه مولوی و غزالی و شبستری و سید حیدر آملی و عارفان دیگر ، هر یک در جای خود چیزی برای گفتن و نمودن و افزودن بر تجارت پیشین دارند و اگر حسینا کتاب الله درست نیست حسینا معراج النبوی و تجربه النبوی هم درست نیست همچنین است اندیشه شیعیان که با جدی گرفتن مفهوم امامت ، در حقیقت فتوا به بسط و تداوم تجربه های پیامبرانه داده اند»

با توجه به مطالبی که تا کنون در ارزیابی این نظریه آورده ایم معلوم شد که اندیشه شیعیان درباره مفهوم امامت در تفاوت ماهوی با تئوری بسط تجربه نبوی است .

امامان معصوم نه از باب برخورداری از تجربه های نبوی ، بلکه به دلیل انتصاب خاص الهی که بواسطه پیامبر ابلاغ شده به مقام امامت و در نتیجه حجیت رسیده اند. آنان مبین و حافظ دین پیامبر و شارح آن هستند که علوم خویش را بواسطه پیامبر از خدا دریافت کرده اند . و به همین دلیل کلام آنان هم چون پیامبر حجت است و شخصیت موبد آنان پشتوانه حجیت سخنانشان می باشد .

«حسینا کتاب الله» دلیل آنکه مراد از آن اکتفاء صوری به قرآن و دوری از کلام پیامبر و عترت پیامبر است، درست نیست ، چرا که با کلام قطعی و متواتر آورنده کتاب الله و خود کتاب الله در تنافی است . اما «تجربه النبوی» به معنای تجربه پیامبرانه نبی که همان وحی نبوتی است به حکم خاتمیت تجدید پذیر نیست. لذا در هیچ کس حتی امامان معصوم تکرار نخواهد شد اگر چه تبیین و تشریح و توضیح و حفظ و تبلیغ آن ، بعد از ایشان تا روز قیامت توسط امامان معصوم و عالمان دین ادامه خواهد یافت.

7- وی به عنوان نتیجه بسط تجربه بیرونی نبوی می گوید: «فرقه فرقه شدن مسلمین را باید از این دیدگاه دید. اینکه بگوئیم فرقه های مختلف در دامن اسلام به سبب توطئه توطئه گران پدید آمده است و اصولا حوادث بزرگ و تحولات عظیم تاریخ را به توطئه توطئه گران نسبت دادن ، ساده کردن وسطی کردن مسأله است. آیا لازمه بسط تاریخی مکتب این نبود که فرقه های مختلف در این مکتب پدید بیایند و آیا پدید آمدن شیعه و سنی محصول و مقتضای آن بسط تاریخی نبود ؟ مکتبی که در زد و خورد و داد و ستد پدید آمده ، با داد و ستد و زد و خورد ادامه پیدا می کند و بسط می یابد و بر غنای تجارب خود می افزاید و از این طبیعی تر چیست؟ این دین یک دیالوگ تدریجی زمین و آسمان و عین یک تجربه پیامبرانه طولانی تاریخی بود. مسلمین تا هنگامی زنده و پویا هستند که این تجربه را با الهام گرفتن از وحی و با اتکا به منابع اولیه و با اقتدا به شخصیت پیامبرشان ادامه دهند» .

برای ارزیابی مطلب فوق که به عنوان یکی از لوازم بسط تجربه نبوی شمرده شده، توجه به نکاتی ضروری است: اولاً: معنای مطلب فوق این است که همه فرقه های بعد از پیامبر بدور از توطئه توطئه گران ، و تنها در اثر تجربه های درونی و بیرونی افراد حاصل شده اند. بنابراین به حکم بسط دین در اثر بسط تجربه پیامبرانه ، همه فرقه ها دین اند و برخوردار از حقانیت ؛ چرا که در اثر دیالوگ میان زمین و آسمان حاصل شده اند. این کلام ، چگونه با «سلب حجیت از همه تجربه های بعد از پیامبر» که در همین مقاله به آن تصریح شده سازگار است؟!

بنابراین تفسیر ، باید به یکی از دو محذور ، ملتزم شد : یا باید دین را امری شخصی ، نسبی و فاقد وجهه عمومی و مطلق دانست ، و یا همه فرقه ها را حق شمرد. یعنی فرقه هائی که بعد از پیامبر اکرم به وجود آمده اند همگی حق اند و باطل در آنها معنا ندارد. از این رو چنین تفسیر و استنتاجی از بسط تجربه نبوی فرو غلطیدن در دام نسبیت یا پلورالیسم حقانیت است

که با ضرورت دین اسلام مخالف است. البته نویسندگان مقاله بعدها آرام آرام در همین دام گرفتار آمده و به صراحت از صراط‌های مستقیم دفاع کرده است. اگر چه در این مقاله سخن را بر سر تعیین حق از باطل نمی‌داند: «البته این سخن به آن معنا نیست که ما همه آراء را حق بدانیم و بر آنها صحه بگذاریم و اساساً سخن بر سر تعیین حق و باطل نیست»
ثانیا: منطقاً چه تلازمی میان تدریجی بودن ابلاغ دین و حاصل آمدن آن از میان داد و ستدها - از یک سو - و ادامه پیدا کردن آن با همان عنصر تدریج و داد و ستد - از سوی دیگر - وجود دارد؟! اگر بد یک دوره بیست و سه ساله با تدریج و به اقتضای موقعیتها، اصول کلی و برخی تطبیقها ی جزئی دین اسلام، توسط پیامبر اکرم (ص) تکمیل شده و به کمال رسیده باشد و در درون آن مهمترین عنصر حافظ و منبع رافع اختلاف یعنی امامت مشخص شده باشد، دیگر جایی برای دین جدید - بوسیله تجربه های پیامبرانه غیر پیامبران - و ادامه زدو خورد ها و داد و ستد های دین افزا، جز در سایه هدایت امامت آنهم بر اساس همان اصول دین نبوی باقی نمی ماند .

ثالثاً: اگر پیامبر برای بعد از خود، مردم را به خودشان حواله می داد و آنان را به دست زد و خورد ها و اختلاف فهم ها می سپرد و رهبری مصون و معصوم و رافع اختلاف برای آنها از سوی خدا تعیین نمی کرد، می توان گفت تاحدی اختلافها طبیعی بود؛ ولی با تعیین وصی و تصریح بر وصایت او، همه اختلافهای اساسی و برخی اختلافهای غیر اساسی، جز به توطئه توطئه گران و هواپرستی هواپرستان بر نمی گردد. تحلیل تاریخی فرقه فرقه شدن ها و توجه به تاثیر جنبه های نفسانی و شیطانی و منفعت طلبی و جاه طلبی افراد در زایش فرقه ها سطحی کردن مساله نیست. طبیعی و غیر نفسانی دانستن اختلافات عمیق و تاریخی آنهم بر سر جذاب ترین مظهر دنیا و نفسانیت، یعنی حکومت و ثروت، بیشتر به سطحی سازی شبیه است. چگونه می توان تصاحب قاهرانه و ماهرانه کرسی حکومت همراه با تهدید و تطمیع و ارباب و تحریف را لازمه طبیعی و غیر نفسانی تجربه های بیرونی افراد بعد از رحلت پیامبر دانست و کسانی که با پیروی از نص غیر قابل انکار پیامبر (ص)، به علی (ع) وفادار مانده اند را فرقه ای دیگر در کنار فرق و مساله ای مولود تجربه های بیرونی و کثرت زا شمرد؟!
8- نویسندگان در قسمت انتهای مقاله بعد از بیان مطالبی که هم اکنون به آن پرداخته ایم، ضمن تاکید بر ضرورت اقتدا به شخصیت پیامبر (ص) و تکرار تجربه های ایشان می گوید: « میراث پیامبر، تجربه و کتاب و مدینه و سنت و امت بود که اینها همه با هم باید خوانده و فهمیده شوند» .

این در حالی است که بر اساس ادله قطعی و غیر قابل خدشه و روایات متواتر از طریق شیعه و اهل سنت، از جمله خبر «انی تارک فیکم الثقلین»، مهمترین میراث پیامبر اکرم بعد از قرآن، عترت و اهل بیت او یعنی همان امامان معصوم و کتاب خدا می باشند .

تغافل یا غفلت از شمارش عترت در شمار میراث پیامبر اکرم البته حلقه مکمل تئوری بسط تجربه نبوی و حجیت زدائی از امامان پس از پیامبر اکرم (ص) می باشد. چرا که وجود امامان و مستحفظان و شارحان شریعت پس از پیامبر و مرجع بودن آنان تنها مستمسکی است که در کنار قرآن، مسلمین را از فرقه فرقه شدن و مسخ دین اصیل می رهند و این با طبیعی شمردن وجود همه فرقه ها بعد از پیامبر و حقانیت بخشی به آنان سازگار نمی افتد. چنانکه نویسندگان مقاله در مراحل بعدی از سیر هنجار شکنی های مرحله به مرحله، صریحاً به انکار ولایت و امامت و مهدویت دست زده و به پلورالیسم دینی هم تن داده است. اگر چه در این مقاله به آن تصریح نکرده و حتی د رمواردی خود را از آن دور نگه داشته است .
خلاصه آنکه: تئوری بسط تجربه نبوی از جهت تفسیر وحی به تجربه دینی و همگون انگاری این دو و آنگاه قابلیت بسط آن دچار اشکال است؛ چرا که اساساً وحی نبوتی امری ناشناخته است و به هیچ وجه جز در پیامبر دیگر تجدید نمی پذیرد، و آنچه تکرار می پذیرد عبارت است از برخی حالات عرفانی و معنوی حاصل از مناسک دینی و تفکرات درونی که همه اینها به دلیل آنکه - در غیر معصومان - گاهی با دخالت های شیطان و تفسیر های نا صحیح آمیخته می شوند تنها در صورت هماهنگی با عقل و شریعت دارای حجیت قابلیت اعتماد می باشند.

بنابراین تجربه های دیگران را نمی توان جزء دین و شریعت و موجب فرقه تر شدن آن دانست چراکه صحت و سقم آن تجربه ها و جداسازی نوع شیطانی از رحمانی و تفسیر صحیح از سقیم بر اساس عقل و شریعت انجام می پذیرد؛ پس دین ملاک اینهاست نه اینها ملاک دین .

علاوه بر اینکه دین دانستن تجربه های غیر معصومان موجب نسبیت و شخصی شدن دین خواهد شد. این تئوری در نتیجه گیریها و لوازم هم دچار انحرافات فاحش شده است؛ طبیعی دانستن فرقه ها بعد از پیامبر، سلب حجیت از همه شخصیتها بعد از پیامبر، شمارش مسائلی از جنس لاجحه در شمار دین، ضرورت تن دادن به پلورالیسم دینی، حق شمردن همه ادیان بعنوان لازمه غیر مصرح، و شخصی و نسبی شدن دین از نتایج یا لوازم آن می باشند .
نا گفته نماند موارد دیگری از کاستی ها در این مقاله وجود دارد که از بیان آن ها صرف نظر می کنیم.

حسن اسماعیل پور نیازی

www.khosropanah.ir